



"طرح صلح"ی که خاتمه جنگ نیست!

کاهش رانت مطلق و سقوط بهای نفت

بلافاصله بعد از آن که "استفان دی میستورا" نماینده دبیرکل سازمان ملل متحد در سوریه، طرحی را برای "صلح" در این کشور ارائه نمود، تحرکات سیاسی و دیپلماتیک گسترده‌ای برای جلب موافقت نیروهای درگیر در جنگ داخلی سوریه و اجرائی کردن این طرح آغاز شد. گرچه جزئیات کامل این طرح هنوز انتشار علنی نیافته است، اما جوهر آن ایجاد آتش‌بس میان ارتش سوریه و معارضان و تشکیل یک دولت ائتلافی یا "ملی"ست. سرخ اصلی این طرح، که از توافق عمومی قدرت‌های بزرگ نیز برخوردار است، در دست روسیه است. دیپلماسی فعال روسیه در این زمینه نیز، همین واقعیت را نشان می‌دهد. سوی فعالیت های دوماهه "دی میستورا" و دیدارهای اخیر وی با مقامات روسی، ایرانی، سوری و عربستان، دیدارهای متعدد "میخائیل بوگدانف" معاون وزیرخارجه روسیه با "ریاض حداد" سفیر سوریه و عبداللهیان معاون وزیرخارجه جمهوری اسلامی در مسکو، دیدار وی با حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان در بیروت، دیدار با ولید معلم وزیرخارجه سوریه، دیدار و گفتگوی فرستاده ویژه روسیه با بشار اسد، سفر وزرای خارجه سوریه و عراق همچنین روسای مجلس این دو کشور به ایران، دیدار وائل الحلقی نخست‌وزیر سوریه با روحانی و برخی مقامات دیگر جمهوری اسلامی و بالاخره سفر لاریجانی به عراق و سوریه و دیدار وی با بشار اسد و اعلام آمادگی بشار اسد برای "آشتی ملی" تماماً حاکی از یک رشته فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک، به منظور بررسی جوانب مختلف این طرح، جلب توافق و رایزنی‌های چند جانبه و پیدا کردن راهی برای حل بحران سوریه است که همگی ظاهراً بر سیاسی بودن آن تاکید دارند.

چهارشنبه سوم دی‌ماه، بعد از دیدار بوگدانف با ریاض حداد و گفتگو پیرامون نشست نمایندگان دولت سوریه با نمایندگان اپوزیسیون، وقتی که وزارت خارجه روسیه با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد این نشست ماه آینده میلادی در مسکو برگزار خواهد شد، مشخص شد که اکثر طرف‌های درگیر و یا موثر در بحران سوریه چه حامیان و چه مخالفان دولت سوریه، با کلیات طرحی که طرح روسیه و ایران نیز گفته شده

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۳

در طول ۶ ماه گذشته بهای نفت، پی‌درپی سقوط کرد و از ۱۰۸ دلار در ماه ژوئن به ۵۷ دلار تا پایان دسامبر رسید. علت این سقوط نفت که می‌تواند تأثیرات اقتصادی و سیاسی جدی به‌ویژه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بر جای بگذارد چیست؟ جمهوری اسلامی که متخصص ویژه کشف انواع و اقسام توطئه‌هاست، بر این باور است که دولت‌های عربستان سعودی و آمریکا توطئه کرده‌اند تا با این کاهش بهای نفت، این رژیم

را بر سر نزاع هسته‌ای و اختلافات منطقه‌ای به عقب‌نشینی وادارند. روحانی، رئیس دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی هم که گویا قرار بود با تیم اقتصادی به‌اصطلاح زبده‌اش، سنجیده‌تر حرف بزند، همین ادعای دیگر سران و مقامات رژیم را تکرار می‌کند و می‌گوید: شرایط جهانی و به‌ویژه توطئه برخی از کشورهای، قیمت نفت را کاهش داده است. اما امیدوار است که به‌زودی بهای نفت مجدداً افزایش یابد و می‌افزاید:

هر آنچه هم که توطئه کنند، بالاخره افق آینده ما روشن است. بهای نفت افزایش می‌یابد.

گروهی از تحلیل‌گران سیاسی و متخصصین بازار نفت، این کاهش بهای نفت را نتیجه سیاست آگاهانه عربستان سعودی برای به‌زانو درآوردن تولیدکنندگان نفت شیل در آمریکا به‌منظور حفظ سلطه و موقعیت برتر خود در بازار جهانی نفت می‌دانند. برخی دیگر نیز اشباع بازار و فزونی

در صفحه ۴

جدایی دین از دولت، اولین گام در راستای رفع تبعیض جنسیتی

در صفحه ۵

نگاهی به قطعنامه محکومیت مجدد جمهوری اسلامی در مجمع عمومی سازمان ملل

روز پنج شنبه ۲۷ آذر ماه ۹۳، مجمع عمومی سازمان ملل در نشست سالانه خود با تصویب قطعنامه ای جمهوری اسلامی را به دلیل نقض حقوق بشر در ایران محکوم کرد. این قطعنامه که توسط دولت کانادا پیشنهاد شده بود با ۸۳ رای مثبت، ۳۵ رای منفی و ۴۸ رای ممتنع تصویب شد. ۲۰ کشور نیز در رای گیری شرکت نکردند که با احتساب آنها مجموع آرای ممتنع شامل ۶۸ کشور خواهد بود. قطعنامه پیشنهادی کانادا ابتدا در آبان ماه گذشته به کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل ارسال شد و به تصویب این کمیته رسید. کمیته سوم که مسئولیت بررسی وضعیت حقوق بشر در کشورهای عضو سازمان ملل را به عهده دارد پس از بررسی و تصویب چنین قطعنامه هایی، در صورتیکه نقض حقوق بشر در کشور مورد نظر جدی، گسترده و فاحش باشد و مضافاً اینکه هیچ گونه چشم اندازی نیز در مسیر کاهش نقض حقوق بشر در کشور مربوطه مشاهده نشود، قطعنامه برای رای گیری به مجمع عمومی سازمان ملل نیز ارسال می شود. در واقع تصویب قطعنامه فوق ابتدا در کمیته سوم و پس از آن در مجمع عمومی سازمان ملل از یک سو تأکیدی ست بر نقض فاحش حقوق بشر در ایران و از سوی دیگر

در صفحه ۶

یادداشت‌های سیاسی

نه! این جنایت را فریاد باید زد!

علل سیاست‌های نژادپرستانه‌ی حکومت اسلامی علیه پناهندگان افغان

۱۰

۹

"طرح صلح"ی که خاتمه جنگ نیست!

است، موافقت دارند. بلافاصله بعد از انتشار بیانیه وزارت خارجه روسیه، بانکی مون دبیرکل سازمان ملل نیز با انتشار بیانیه‌ای از طرح و تلاش روسیه استقبال و از آن حمایت نمود. "طرح صلح" دی میستورا نماینده دبیرکل سازمان مللی که همواره تحت نفوذ دولت آمریکا بوده است، همچنین بیانیه شخص دبیرکل این سازمان در حمایت از اقدامات روسیه برای اجرائی کردن این طرح، البته که نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون چراغ سبز و توافق ضمنی یا آشکار دولت آمریکا باشد. توافق کشورهای اروپایی نیز از طریق مسئول خارجی اتحادیه اروپا اعلام شده بود. فدریکا موگرینی مسئول جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا، پس از نشست وزاری خارجه کشورهای اروپایی در ۲۴ آذر، ضمن اعلام حمایت از تلاش سازمان ملل برای متوقف ساختن درگیری‌های نظامی در سوریه، آمادگی اتحادیه اروپا را برای همکاری با روسیه و ایران و حل بحران سوریه اعلام نمود.

گرچه "طرح صلح" دی میستورا که در آن بحثی از حذف و برکناری بشار اسد در میان نیست، از سوی ترکیه، عربستان و قطر که به تبعیت از دولت آمریکا همواره بر حذف و برکناری بشار اسد تاکید داشته‌اند، عجلتا مورد استقبال قرار نگرفته است، اما اولاً تلاش‌های دیپلماتیک برای جلب موافقت این دولت‌ها ادامه دارد و ثانیاً به نظر نمی‌رسد نحوه برخورد این کشورها نیز در نهایت تفاوتی کیفی با نحوه برخورد ارباب آن‌ها یعنی دولت آمریکا داشته باشد. مخالفت فعلی آن‌ها از این جهت است که در این طرح به بشار اسد مشروعیت داده شده است. این مخالفت‌ها و موضع‌گیری‌ها اما اهمیت تعیین‌کننده ندارند و سرانجام باید بر مواضع آمریکا منطبق یا تقریباً منطبق گردند. در سمت حامیان دولت سوریه نیز مخالفت‌های جزئی‌تری دیده می‌شود. برخی "طرح صلح" دی میستورا را مقدمه ایجاد یک منطقه پرواز ممنوع می‌دانند و با آن مخالفت کرده‌اند. این مخالفت‌ها البته نه از سوی دولت‌های حاکم، بلکه به مخالفت گروه‌بندی‌های درونی آن محدود می‌شود.

"طرح صلح" دی میستورا البته در میان برخی از گروه‌های مسلح مخالف رژیم بشار اسد، شکاف‌هایی ایجاد نموده یا شکاف‌های پیشین را عمیق‌تر ساخته است. چنان‌که یک روز بعد از آن که "ارتش آزاد سوریه" از این طرح استقبال کرد، "ابومحمد مولانی" فرمانده "جبهه النصره" پذیرش طرح فوق را فروش سوریه به قیمت تصاحب چند وزارت خواند. به‌رغم این اما طرح فوق مورد استقبال اکثر نیروهای اپوزیسیون دولت سوریه قرار گرفته است. معاذ الخطیب رئیس پیشین ائتلاف مخالفان خارج سوریه، حسن عبدالعظیم دبیر هیات هماهنگی مخالفان داخل سوریه، قدری جمیل دبیر حزب "اراده مردمی" ماهر موهج دبیرکل "حزب جوانان ملی"، هادی البخره رئیس گروه مخالفان سوریه مورد حمایت غرب، دوازده حزب کردی و برخی گروه‌های دیگر موافقت خود را با طرح یاد شده اعلام نموده و بخشا نمایندگانی را نیز برای مذاکره با

نمایندگان دولت سوریه، به مسکو اعزام نموده‌اند. به‌رغم آن‌که زوایای مختلف و جزئیات "طرح صلح" دی میستورا باز و روشن نشده است و به‌رغم آن‌که برخی گروه‌های اپوزیسیون سوریه و کشورهای حامی آن‌ها در منطقه، با این طرح مخالفت‌هایی داشته‌اند اما این طرح مورد استقبال عموم قدرت‌های بزرگ اعم از حامیان دولت سوریه و بشار اسد (روسیه و چین) یا مخالفان آن (آمریکا و اتحادیه اروپا) قرار گرفته است. دولت آمریکا و متحدان اروپایی آن که پیش از این بر سرنگونی دولت سوریه و بشار اسد اصرار و تاکید می‌ورزیدند، اکنون این سیاست را کنار گذاشته و عجلتا به ادامه رژیم بشار اسد ولو با کاهش اختیارات وی، رضایت داده‌اند. این چرخش که "طرح صلح" دی میستورا از درون آن زاده شده و مورد پذیرش عمومی قرار گرفته است بیان‌گر شرایط سیاسی و توازن قوای موجود است و البته که یک شبه صورت نگرفته و برخاسته از شکست سیاست‌های دولت امپریالیستی آمریکاست.

افکار عمومی جهان، مداخله خارجی و جنایاتی را که به دست ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع منطقه‌ای علیه مردم ستم‌کشیده و بی‌دفاع سوریه انجام شد، فراموش نساخته‌اند. وقتی که نسیم بهار عربی پس از تونس و مصر در سوریه وزیدن گرفت و جنبش اعتراضی توده‌های مردم ستم‌کشیده سوریه با خواست نان و آزادی و برکناری رژیم دیکتاتوری بشار اسد به میدان آمد، مداخلات قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه در امور داخلی این کشور، نه فقط مانعی جدی در برابر شکوفائی جنبش انقلابی مردم سوریه ایجاد کرد، بلکه این جنبش را به یک جنگ خون‌بار و تمام عیار فرقه‌ای و داخلی مبدل نمود و سوریه را در چنگال بحرانی دهشتناک و ویران‌کننده اسیر ساخت. سوریه عرصه تاخت و تاز قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه قرار گرفت که در یک سمت آن جمهوری اسلامی، حزب الله و چین و روسیه قرار داشت و در سمت دیگرش، ترکیه، قطر، عربستان، آمریکا و متحدان اروپایی آن. بحران مرگباری که این‌گونه بر سوریه و مردم بی‌دفاع آن تحمیل شد، صدها هزار کشته و آواره برجای گذاشته و بسیاری از شهرها و روستاهای این کشور را به تلی از خاک و خاکستر مبدل ساخته است.

رژیم بعثی و سرکوبگر بشار اسد، از همان آغاز، با حمایت و تشویق روسیه و جمهوری اسلامی در مقابل جنبش توده‌ای و قیام مردم آزادی‌خواه سوریه ایستاد و آن را سرکوب کرد. وقتی‌که در مقابل این سرکوب‌ها، مقاومت مسلحانه شکل گرفت، پای ترکیه و عربستان و قطر به سوریه باز شد. این دولت‌ها و حامی بزرگ آن‌ها آمریکا، با ریختن پول و تقویت مادی و تسلیحاتی گروه‌های اسلام‌گرا، سعی کردند ابتکار عمل را خود در دست بگیرند. هم‌زمان با این رویدادها، امپریالیسم آمریکا (و متحدان اروپایی آن) نیز دست به ایجاد یک ائتلافی متشکل از گروه‌های اسلام‌گرا و بورژوازی زد که گروهی از نظامیان وابسته به رژیم بشار اسد

نیز به آن پیوستند و به دنبال آن بخش‌های نسبتاً وسیعی از سوریه به تصرف مخالفان اسد درآمد. اما با ورود مستقیم حزب الله و نیروهای نظامی جمهوری اسلامی به صحنه، موازنه به سود بشار اسد و به زیان اپوزیسیون و ائتلاف دست‌ساز آمریکا و مرتجعین منطقه‌ای مخالف اسد برهم خورد. از این لحظه به بعد تمام تلاش‌های دولت امپریالیستی آمریکا برای تحقق هدف اولیه خود یعنی سرنگونی بشار اسد که مدام بر زبان مقامات دولتی آمریکا جاری بود، با شکست روبرو گردید. تلاش و اقدام دولت آمریکا برای کاهش وزن اسلام‌گرایان در ائتلاف دست‌ساز خود و برای تغییر ترکیب و تقویت آن، چیزی را عوض نکرد. امپریالیسم آمریکا تلاش کرد با کسب مجوز از شورای امنیت برای دخالت نظامی در سوریه این موازنه را مجدداً به سود طرفداران خود برهم زند و کار بشار اسد را یکسره سازد. وقتی‌که روسیه (و چین) این نقشه آمریکا را نقش بر آب ساخت، کشتار مردم سوریه با استفاده از سلاح شیمیایی، به بهانه بعدی امپریالیسم آمریکا برای دخالت مستقیم نظامی در سوریه و سرنگونی رژیم بشار اسد تبدیل شد که البته این ترفند به ظاهر بشردوستانه نیز با تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک روسیه ناکام گذاشته شد و عقیم ماند.

حمله مستقیم نظامی به سوریه گرچه با خصلت راهزانه امپریالیسم آمریکا و خوی تجاوزگری آن منطبق است و خواست مقامات بلندپایه دولت آمریکا بود، اما دلایل متعددی نمی‌گذاشت این خواست متحقق شود و نشد.

امپریالیسم آمریکا گرچه نزدیک به دو دهه است نقش رهبری سیاسی خود را در میان قدرت‌های امپریالیستی عملاً از دست داده است، اما بحرانی که از اواخر سال ۲۰۰۷ اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا و کل سرمایه‌داری جهانی را در خود فرو برد، تضعیف بیش‌ازپیش امپریالیسم آمریکا را در پی داشت به نحوی که امپریالیسم آمریکا امروز نه فقط از قدرت و موقعیتی که سی سال پیش داشت، برخوردار نیست، بلکه حتا در مقایسه با مقطع حمله نظامی آمریکا به عراق و افغانستان نیز ضعیف‌تر شده، بی‌آنکه البته زهرای از خصلت جنگ‌طلبی و تجاوزگری آن کاسته شده باشد. امپریالیسم آمریکا که هنگام یورش نظامی به افغانستان و عراق توانسته بود قدرت‌های امپریالیستی اروپایی را با خود همراه و سرکردگی خود را بر آن‌ها اعمال کند، در مورد سوریه از اعمال چنین نقشی بازماند. وقتی‌که پارلمان انگلستان که یکی از نزدیکترین و ثابت‌قدم‌ترین متحدین اروپایی آمریکا در تجاوزگری و دخالت نظامی در یک دهه اخیر بوده است، با دخالت نظامی در سوریه مخالفت کرد، معنایش این بود که دولت آمریکا نمی‌تواند روی متحدین اروپایی خود برای حمله به سوریه حساب کند. غیر از فرانسه که اعلام آمادگی نمود، سایر کشورهای اروپایی که نمی‌خواستند وارد این دام چاله شوند، برای اجرای این نقشه تکراری آمریکا تمایلی از خود نشان ندادند. علاوه بر این مخالفت شدید افکار عمومی جهان به‌ویژه در آمریکا و اروپا، مخالفت مردمی که به دروغ‌های دولت بوش در توجیه حمله نظامی و اشغال افغانستان و عراق پی‌برده و کشتارها، فجایع و هرج و مرج متعاقب آن را شاهد بوده‌اند،

"طرح صلح"ی که خاتمه جنگ نیست!

از عوامل دیگری بود که آمریکا نمی‌توانست به کلی در برابر آن بی‌تفاوت باشد. صرف‌نظر از این‌که حمله نظامی به سوریه می‌توانست کل منطقه خاورمیانه را وارد فاز فاجعه‌بارتری سازد که بروز درگیری‌های حاد نظامی و جنگ ایران و سوریه با اسرائیل و تسری آن به سایر کشورهای منطقه می‌بود و موجودیت اسرائیل را به خطر می‌انداخت. اما علت اصلی همانا تضعیف قدرت امپریالیستی آمریکا است که نمود آن را برای نمونه در ناتوانی کنترل و مهار دو کشور عراق و افغانستان می‌توان مشاهده کرد. دو کشوری که پیش از آن مورد تجاوز و اشغال نظامی قرار گرفتند. استیصال و ناتوانی امپریالیسم آمریکا در ایجاد یک ثبات نسبی در این کشورها، در واقع بیانگر پوشالی بودن قدرت نظامی آمریکا و تضعیف بیش از پیش موقعیتی بود که پیش از آن آمریکا را به مقام سرکردگی اردوگاه امپریالیسم رسانده بود. واقعیت دیگری که باید به آن توجه کرد موقعیت امپریالیسم روسیه است. روسیه پس از یک دوره عقب‌نشینی‌های دوران فروپاشی شوروی و بازسازی اقتصادی، سیاسی و نظامی خود، به سادگی حاضر به از دست دادن سوریه و واگذاری آن به آمریکا نیست. روسیه‌ای که در عراق و لیبی به چشم‌پوشی از منافع خویش تن سپرد، اکنون حاضر نیست از منافع استراتژیکی و اقتصادی خود در سوریه چشم‌پوشی کند و آن را به رقیب آمریکایی واگذار نماید.

درست زمانی که واقعیت‌های انکارناپذیر و اجبارهای ناگزیر، دولت آمریکا را به تجدیدنظر در مورد حمله مستقیم نظامی به سوریه و سرنگونی رژیم بشار اسد مشغول ساخته بود، ظهور داعش (ماری که درآستین امپریالیسم آمریکا پرورده شده بود)، تصرف بخش‌هایی از عراق و سوریه و اعلام خلافت اسلامی، ضربه نهایی را بر این سیاست وارد ساخت. دولت امپریالیستی آمریکا و متحدان اروپایی آن پس از شکست سیاست سرنگونی رژیم بشار اسد، به این نتیجه رسیده‌اند که اهداف و برنامه‌های خود را فعلاً با حضور بشار اسد و البته از طریق اپوزیسیون سوری مورد اعتماد خود پیش ببرند. این سیاست در لحظه کنونی در عین حال با سیاست دولت امپریالیستی روسیه و حفظ منافع آن در سوریه که با حفظ بشار اسد و کشور واحد سوریه گره خورده است، هم‌خوانی دارد بی‌آن‌که تضاد منافع قدرت‌های امپریالیستی، خصوصاً تضاد منافع امپریالیسم روسیه و آمریکا را کاهش داده باشد.

"طرح صلح" دی میستورا که اکثر دولت‌های درگیر بحران سوریه از آمریکا و دولت‌های اروپایی گرفته تا روسیه و چین و سوریه و ایران با آن موافق هستند، محصول چنین شرایطی است. این طرح که مدت‌ها پیش، یعنی سوم نوامبر و زمانی به شورای امنیت ارائه شده، که ارتش سوریه در جریان درگیری با گروه‌های مسلح اپوزیسیون در حلب، پیروزی‌هایی را بدست آورده بود. برپایه این طرح، حلب، نخستین

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در تاریخ سوم دی ماه، سازمان ما اطلاعاتی با عنوان "اعتصاب مجدد کارگران واگن پارس" انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است:

روز چهارشنبه ۳ دی ماه، ۹۰۰ کارگر واگن پارس دست از کار کشیدند و به اعتصاب متوسل شدند. در طول سال جاری کارگران واگن پارس در چند مورد برای تحقق مطالبات خود به اعتصاب متوسل شدند. کارگران در مهرماه یک هفته در اعتراض به تعویق سه ماهه حقوق اعتصاب کردند. این اعتصاب در پی پرداخت بخشی از مطالبات کارگران، استعفای مدیر داخلی کارخانه و وعده‌های کارفرما به تحقق بقیه مطالبات پایان یافت. اما تا به امروز هنوز برخی از مطالبات کارگران تحقق نیافته و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل که از وعده‌های کارفرما برای پایان دادن به اعتصاب مهرماه بود متوقف شده است. علاوه بر این از تمدید قرارداد برخی کارگران نیز خودداری شده است. اکنون مدتی است که جمهوری اسلامی اخراج و حتا دادگاهی کردن کارگران را به مرحله اجرا درآورده و در برخی موارد حتا اعضای تشکلهای اسلامی وابسته به رژیم را اخراج کرده است. ایلنا که خبر اعتصاب امروز را انتشار داد، گزارش کرده است که کارفرمای واگن پارس از تمدید قرارداد کار رئیس شورای اسلامی این کارخانه نیز خودداری کرده است. در شرایطی که اختلاف میان کارفرمای نظامی و شورای اسلامی افزایش یافته است، کارگران واگن پارس امروز مجدداً دست از کار کشیدند و برای تحقق مطالبات خود به اعتصاب متوسل شدند.

در پایان این اطلاعیه گفته شده است:

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکوم کردن اعمال فشار، سرکوب و اخراج کارگران واگن پارس، کارگران واگن پارس را به ایجاد تشکل مستقل از دولت و کارفرما، فرا می‌خواند. تنها یک تشکل مستقل از دولت و کارفرما، می‌تواند از مطالبات، حقوق و منافع کارگران دفاع کند.

کمیته خارج کشور سازمان نیز به مناسبت درگذشت مادر ترگل اطلاعیه ای تحت عنوان "یاد مادر ترگل گرامی باد" انتشار داد. در این اطلاعیه که در ۱۷ دسامبر انتشار یافت گفته شده است:

"مادر ترگل، زن کارگری که زندگی‌اش به همراه فرزندان هوشنگ و خسرو در مبارزه علیه ستم و استثمار سپری شد، روز ۱۹ آذر درگذشت. "هوشنگ ترگل به جرم عضویت در گروه آرمان خلق در سال ۵۰ و خسرو ترگل در سال ۵۴ که حالی که هنوز به سن ۱۸ سالگی نرسیده بود، توسط دژخیمان رژیم شاه به جوخه اعدام سپرده شدند. با وجود این، او هیچ گاه از مبارزه علیه رژیم شاه و پس از آن رژیم جمهوری اسلامی باز نایستاد.

یاد مادر ترگل همواره در تاریخچه مبارزات توده‌های کارگر و زحمتکش باقی خواهد ماند.

"تشدید حملات اسلام‌گرایان و ترور کودکان در پاکستان را محکوم می‌کنیم" عنوان اطلاعیه دیگری است که کمیته خارج کشور سازمان در تاریخ ۱۸ دسامبر منتشر ساخت. در این اطلاعیه چنین آمده است:

در روز ۱۶ دسامبر، نیروهای طالبان به مدرسه‌ای واقع در پاکستان حمله کرده و ۱۴۱ نفر، از جمله ۱۳۲ کودک را به قتل رساندند. کمیته خارج کشور به این مناسبت اطلاعیه‌ای صادر کرد و این اقدام وحشیانه را محکوم کرد. در این اطلاعیه آمده است: "اقدامات تروریستی و وحشیانه گروه‌های اسلامی - چه به عنوان گروه‌های اپوزیسیون و چه از سوی گروه‌ها و دستجات دولتی و وابسته به دولت‌های ارتجاعی منطقه، از یکسو زنان، کودکان و مردم بی‌دفاع را هدف قرار داده و از سوی دیگر موجب برقراری جو پلیسی، کنترل و عدم امنیت اجتماعی می‌گردند."

کمیته خارج کشور در پایان یادآوری کرده است: "گشتاری که در دهه ۶۰ در ایران و توسط جمهوری اسلامی اعمال شد، امروز در دیگر کشورها از سوی گروه‌ها و دستجات اسلامی و ارتجاعی که در اپوزیسیون رسمی و غیررسمی‌اند، صورت می‌گیرد."

مکانیست که باید درگیری‌ها در آن متوقف شود و نظارت و کنترل بر آتش‌بس اعمال شود و سوریه گام به گام به شرایط پیش از بهار عرب باز گردد! بازگشائی سفارت کویت در دمشق، تصمیم تونس برای اعزام سفیر به سوریه، اعزام هیات‌هایی از سوی برخی از کشورهای اروپایی مانند ایتالیا، اسپانیا و آلمان برای بررسی نیازهای لجستیکی و امنیتی سفارتخانه‌های خود، همه می‌تواند نشانه‌هایی از تمایل این کشورها و تمایل عمومی به آتش‌بس و پایان جنگ و بحران سوریه باشد. کلیات "طرح صلح" دی میستورا مورد توافق عمومی است. این که اما مخالفین کنونی این طرح در آینده چه موضعی خواهند گرفت و این که بر سر جزئیات آن و

مهمتر از همه در اجراء به چه شکلی درخواهد آمد، این را آینده بهتر نشان خواهد داد. نکته‌ای که اما از هم‌اکنون روشن است این است که کشمکش میان قدرت‌های امپریالیستی و دخالت دولت‌های ارتجاعی منطقه در امور داخلی سوریه و لاجرم درگیری گروه‌های مسلح اسلام‌گرا یا غیراسلام‌گرا با یکدیگر، با دولت کنونی سوریه و یا با دولت ائتلافی فرضی آینده، ادامه خواهد یافت.

"طرح صلح" دی میستورا گرچه برخاسته از شرایط و ضرورت‌ها و برآیند توازن قوای موجود است، اما حلال بحران سوریه و پایان جنگ و درگیری نیست.

کاهش رانت مطلق و سقوط بهای نفت

عرضه بر تقاضا را البته با اشاراتی به تولید نفت شیل و رکود جهانی تولید ذکر می‌کنند و بر این باورند که با کاهش عرضه نفت، قیمت‌ها می‌تواند مجدداً افزایش یابد.

اما هیچ‌یک از این ادعاها توضیح واقعی سقوط شدید بهای نفت در مقطع کنونی نیست و از این رو راحل و پیش‌بینی‌های آن‌ها برای افزایش مجدد بهای نفت، هیچ پایه عینی و عملی ندارد.

در واقعیت، دو عامل مهم باعث این سقوط بهای نفت شده است که یکی بحران اقتصادی و تداوم آن در مقیاس جهانی است و دیگری کاهش رانت مطلق به‌عنوان بخشی از بهای انحصاری نفت در بازار جهانی، در نتیجه‌ی تولید نفت شیل و انرژی‌های جایگزین است.

ناگفته روشن است که وقتی یک بحران اقتصادی جهانی وجود دارد و مؤسسات تولیدی در رکود به‌سر می‌برند، نیاز به نفت کاهش می‌یابد و اگر این بحران ۷ سال به درازا کشید و نرخ‌های رشد چند کشوری هم که وضع بهتری داشتند کاهش یافت، تأثیر بسیار جدی‌تری بر نفت و بهای آن بر جای می‌گذارد.

اما هر آنچه که بحران عمیق باشد و به درازا کشیده باشد، هنوز توضیحی بر این سؤال نیست که چگونه بهای کالایی به اهمیت نفت می‌تواند در طول ۶ ماه، حدود ۵۰ درصد کاهش یابد و البته این سؤال هم هنوز بی‌پاسخ است که چگونه بهای نفت ۳۰ دلاری توانست، در طول ده سال به حدود ۱۱۰ دلار جهش کند.

اما علاوه بر بحران اقتصادی، در این فاصله اتفاقات دیگری هم رخ داد که برای پاسخ به سؤال فوق باید به آن‌ها هم اشاره داشت. دوران پررونق بهای نفت، مشوقی به‌ویژه در آمریکا برای سرمایه‌گذاری‌های کلان در استخراج نفت از معادنی گردید که پیش‌ازین صرفه اقتصادی نداشت و البته تکنولوژی آن‌هم فراهم نشده بود. استخراج نفت و گاز با تکنولوژی‌های جدید از سنگ‌های رسوبی که به شیل نفت معروف شده است، آغاز گردید. در نخستین مرحله، هزینه‌های تولید این شکل از استخراج نفت به حدود ۸۰ دلار می‌رسید، اما تریجا با تکنولوژی‌های جدیدتر که می‌شود آن‌ها را همچون نفت معمولی از چاه درآورد، از این هزینه‌ها کاسته شد، تا جایی که اکنون به سطح هزینه تولید نفت، معمولی در بدترین نمونه آن‌ها رسیده است.

تولید این نفت که می‌توان با سرمایه‌گذاری کم و مدتی کوتاه یک چاه نفت حفر کرد، ضربه‌ای جدی به انحصار نفتی است که تاکنون در برخی کشورهای جهان تولید می‌شده است. نتیجه فوری این شکل از تولید نفت، افزایش تولید نفت در آمریکا در فاصله ۲۰۰۸ تا اواخر ژوئن ۲۰۱۴، به دو برابر بود که اکنون به ۹ میلیون بشکه در روز رسیده است. آنچه که تأثیر مهمی بر کاهش بهای نفت در بازار جهانی داشته، تولیدات همین شکل از نفت است. این اما، تازه آغاز ماجرای ضربه‌ای است که به انحصار نفت وارد آمده است. چراکه نفت شیل نه در تعداد محدودی از مناطق و کشورهای جهان، بلکه در بخش وسیعی از کره زمین وجود دارد و حالا این مانده است

اخیر بهای نفت نیز تغییر نکرده است. آنچه که تغییر کرده، جزء دیگری از بهای بازاری نفت است که از انحصار ناشی از مالکیت خصوصی و محدود بودن معادن نفت، برخاسته و به

دارندگان مالکیت انحصاری بر معادن نفت، بخش دیگری از سود مافوق، بخش باقی مانده‌ای از ارزش اضافی، تحت عنوان بهره مالکانه مطلق پرداخت می‌گردد. این بهره مالکانه به‌حسب شرایط مختلف می‌تواند، افزایش یا کاهش یابد. همان‌گونه که در جریان هر رونق اقتصادی و یا بورس‌بازی، بهره مالکانه زمین می‌تواند سریعاً افزایش یابد، بهره مالکانه نفت نیز با هر رونق اقتصادی و یا تحول در اوضاع

سیاسی می‌تواند افزایشی سریع داشته باشد. این افزایش در شرایط ویژه‌ای می‌تواند حتی با فرض جدائی مالک از سرمایه‌دار، سود سرمایه‌صنعتی را هم کاهش دهد، اما در همه حال به زیان مصرف‌کننده، توده‌های کارگر و زحمتکش است. اکنون هم تحت تأثیر بحران اقتصادی و از آن‌هم مهم‌تر، تکنولوژی‌های جدید و رقابت نفت شیل و انرژی‌های جایگزین، دچار کاهش شدید شده است. این، آن عاملی است که در جریان سقوط

کنونی نفت کاهش یافته است و نه قیمت تولید و رانت تقضیلی. در کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه، که دولت به‌عنوان نماینده مالک و سرمایه‌دار در تولید و بازار فروش، ظاهر می‌گردد، نخست، تمام درآمد حاصل از فروش نفت را در دست خود متمرکز می‌سازد. بخشی از آن را صرف هزینه‌های دستگاه دولت بورژوازی می‌کند و بخشی را به‌عنوان سهم مالک و سرمایه‌دار، از کانال بودجه‌های سالانه یا کانال‌های مستقیم‌تر، میان آن‌ها توزیع می‌کند.

اکنون بر اساس آنچه که گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به تحولات اقتصادی و تولید نفت شیل، قیمت ۴۰ تا ۵۰ دلاری هر بشکه نفت، آن محوری را تشکیل خواهد داد که نوسان قیمت بازاری نفت، حول آن خواهد چرخید. لذا، کم‌وزیاد کردن تولید نفت از طریق انحصار مصنوعی اوپیک، یا زد و بندهای سیاسی، نمی‌تواند به‌جز تغییرات ناچیز، نتیجه‌ای در پی داشته باشد.

ادامه این وضعیت، البته شرایط اقتصادی و سیاسی کشورهای تولیدکننده نفت را به‌ویژه در خاورمیانه و شمال آفریقا که اساساً متکی به درآمدهای نفتی هستند، به‌شدت وخیم خواهد ساخت. دولت‌های حاکم بر این کشورها که تاکنون به اتکای درآمدهای هنگفت نفتی، یک دستگاه عریض و طویل بوروکراتیک - نظامی را سازمان داده بودند، به‌شدت با بحران مالی مواجه می‌شوند. سیستم اقتصادی حاکم که از طریق دلارهای نفتی و توزیع آن تغذیه می‌شد، با اختلالات جدی مواجه خواهد شد.

کشورهایی نظیر ایران که حتی پیش‌ازین کاهش شدید بهای نفت، با بحران‌های اقتصادی و مالی روبه‌رو بودند، معضلات جدی‌تری خواهند یافت. فقط کافی است که اشاره شود در همین لحظه یکی از معضلات جدی روحانی، حتی تأمین هزینه‌های جاری دستگاه دولت است. در لایحه بودجه سال آینده که نفت ۷۲ دلاری در آن پیش‌بینی شده، کسری‌های هنگفت و منابع تحقق‌ناپذیر فراوانی وجود دارد. حال بر طبق برآورد یکی از سایت‌های اینترنتی وابسته به

که در پی آمریکا و کانادا، تعداد دیگری از کشورهای جهان، از جمله چین که هم ناخیر بزرگی از این نوع نفت دارد و هم بیشترین نیاز به نفت، به استخراج آن مبادرت ورزند.

علاوه بر نفت شیل، عامل دیگری هم در کاهش بهای نفت، هرچند محدودتر، تأثیرگذار بوده که آن نیز تولید روزافزون انرژی‌های موسوم به سبز یا پاک است. از چند سال پیش استفاده از انرژی‌های به‌ویژه خورشیدی و بادی، از طریق پنل‌های خورشیدی و توربین‌های بادی، به‌سرعت گسترش یافته و هر کشوری بنا به وضعیت جغرافیایی خود، افزایش تولید این انرژی‌ها را در دستور کار قرار داده است.

آنچه که به‌عنوان ماحصل تمام این تحولات نمود یافته، کاهش بهای هر بشکه نفت از ۱۰۸ دلار در طول ۶ ماه به ۵۷ دلار است. اما اگر عوامل تشکیل‌دهنده بهای بازاری نفت توضیح داده نشود، دو سؤال همچنان بی‌پاسخ خواهد ماند. چرا این سقوط به‌همین‌وار است و دیگر این‌که آیا بهای نفت می‌تواند مجدداً به نحوی افزایش یابد که به سطح ۶ ماه پیش برسد؟

در توضیح مسئله باید گفت که بر معادن نفت همان قوانینی حاکم است که بر زمین کشاورزی. در تعیین قیمت نفت سه عامل نقش دارند. نخست برای این‌که تولید به شیوه سرمایه‌داری صورت گرفته باشد، مثل هر عرصه دیگر صنعت با یک قیمت تولید مواجهیم که دربرگیرنده هزینه‌های تولید، به‌اضافه متوسط سودی است که نصیب سرمایه‌دار صنعتی می‌شود. بر این مبنا هزینه واقعی تولید یک بشکه نفت فرضاً در عربستان ۵ تا ۶ دلار است و قیمت تولید هم هر آنچه هزینه‌ها و نرخ متوسط سود بالا در نظر گرفته شود از ۱۵ دلار تجاوز نخواهد کرد.

اما انحصاری که در معادن همچون زمین کشاورزی وجود دارد، مانع از آن است که سرمایه‌بوتانده مانند دیگر رشته‌های صنعت در معدن نفت هم آزادانه رفت‌وآمد کند و برابری سود و یک قیمت متوسط اجتماعی در نتیجه رقابت حاکم گردد. در اینجا همواره یک مافوق سود، یک قیمت انحصاری پایدار وجود دارد. این مافوق سود، رانتی است که به جیب مالک زمین می‌رود. این رانت از یک‌طرف بدین طریق شکل می‌گیرد که بهای تولید نفت نه بر مبنای تحلیل ارزش‌های منفرد در یک قیمت متوسط اجتماعی، بلکه بر مبنای هزینه‌های تولید ضروری در بدترین معادن محاسبه می‌شود. از این‌رو علاوه بر هزینه‌های تولید و سود متوسطی که به‌طور معمول یک سرمایه‌دار صنعتی به دست می‌آورد، یک سود اضافی، برای معادن مختلف وجود دارد که این سود مازاد فوق‌العاده، شکل بهره مالکانه به خود می‌گیرد. این شکل از بهره مالکانه (تقاضایی) ناشی از سود مافوقی است که از طریق کار انجام‌گرفته بر روی مرغوب‌ترین معادن، جایی که بارآوری کار بالا است، حاصل می‌شود.

پس اگر اکنون در عربستان یا ایران قیمت تولید ۱۰ تا ۱۵ دلار باشد و در دریای شمال، یا نیجریه و آنگولا ۳۰ دلار، بهای بازاری نفت ۳۰ دلار است. و آنچه که از این تفاوت قیمت تولید عاید کشورهای نظیر عربستان، قطر، ایران و غیره می‌گردد، به‌عنوان بهره مالکانه تقضیلی نصیب آن‌ها می‌شود. این بهای بازاری نفت نمی‌تواند دچار نوسانات شدید شود و در جریان کاهش

جدایی دین از دولت، اولین گام در راستای رفع تبعیض جنسیتی

جمع جهانی اقتصاد اخیراً گزارش تبعیض جنسیتی سال ۲۰۱۴ را منتشر کرد. این مجمع برای تعیین میزان تبعیض جنسیتی در هر کشور، چهار شاخص را بررسی می‌کند: اقتصادی (نسبت مشارکت زنان و مردان در نیروی کار، میزان درآمدهای متوسط هر جنس، درصد هر جنس در مشاغل رده بالا و رده پایین)، سیاسی (تعداد زنان در پارلمان و کابینه)، آموزشی (نرخ سواد و دستیابی به تحصیلات از دبستان تا دانشگاه)، بهداشتی و طول عمر.

در این بررسی، به هر یک از این شاخص‌ها رقی بین یک تا صفر تعلق می‌گیرد. رقم یک نشان‌دهنده برابری کامل و صفر نمایانگر نابرابری کامل است. در رده‌بندی مجمع جهانی اقتصاد، ایران ۵۸۱ / ۰ امتیاز کسب کرده است و با این امتیاز در میان ۱۴۲ کشور در رتبه ۱۳۷ قرار گرفته است، یعنی تنها در ۵ کشور در جهان وضعیت زنان وخیمتر از زنان ایران است.

گزارش سالانه تبعیض جنسیتی از سال ۲۰۰۶ از سوی مجمع جهانی اقتصاد منتشر می‌گردد. ایران در اولین سال انتشار این گزارش، در رتبه ۱۰۸ قرار داشت. به این ترتیب، جایگاه ایران طبق شاخص‌های این مجمع طی ۸ سال، ۲۵ رده تنزل یافته است.

گرچه این آمار در شکل کنونی خود نشان‌گر تبعیض جنسیتی عمیقی در ایران است، اما باید توجه داشت که نخست، این آمارها از سوی دولت‌ها در اختیار این سازمان‌ها قرار می‌گیرند و جمهوری اسلامی نیز در آمارسازی و جعل واقعیت‌ها تبحر فراوانی دارد؛ دوم، آن که این آمار به ۴ عرصه محدود است. در حالی که اگر سایر عرصه‌های زندگی اجتماعی و تبعیض‌ها و ستم‌های جنسیتی را به این ۴ عرصه بیافزاییم، درمی‌یابیم وضعیت زنان در ایران به مراتب وخیمتر از تصویری است که این آمار به دست می‌دهند.

طبق آمار مجمع، ایران در دو بخش بهداشت و آموزش امتیاز قابل قبولی به خود اختصاص داده است. ایران در بخش بهداشت با ۹۷۱ / ۰ امتیاز در رده ۸۹ جهان قرار دارد. امتیازی که میانگین امتیاز کل کشور است. واقعیت آن است که در ایران در زمینه بهداشت و برخورداری از امکانات پزشکی بین استان‌ها، شهرهای بزرگ و شهرستان‌های کوچک و سرانجام بین مناطق شهری و روستایی شکاف عمیقی وجود دارد. از آن گذشته بخش زیادی از هزینه‌های بهداشت و درمان و سلامت بر دوش مردم قرار دارد. در نتیجه اگر بهبودی در این زمینه مشاهده می‌شود، حاصل سیاست‌های بهداشتی و درمانی رژیم نیست. در مقابل رژیم، با اتخاذ سیاست افزایش جمعیت دست به تصویب طرح‌ها و لایحه‌هایی زده است که در سال‌های آینده باید شاهد پیامدهای وخیم آن به ویژه برای زنان باشیم. طرح‌هایی همچون "طرح افزایش نرخ باروری و پیشگیری از کاهش رشد جمعیت".

بیش از ۳۰ سال است که سقط جنین بدون مجوز پزشکی قانونی در ایران ممنوع است و مجازات به دنبال دارد. مجوز سقط جنین نیز در موارد بسیار محدود و با شرط و شروطهای فراوان صادر می‌گردد. آمار و نقل قول‌ها در این زمینه متعدد است؛ اول، به علت ماهیت پنهانی این عمل که بسیاری از موارد هرگز گزارش و ثبت نمی‌شوند، دوم به علت اکراه و لاپوشانی رژیم در طرح همان

آمار موجود. تحقیقات و گزارشات در سراسر جهان نشان می‌دهند ممنوعیت سقط جنین عامل بازدارنده‌ای در اقدام به سقط جنین نیست. حال به این قانون، ممنوعیت پیشگیری از بارداری و لغو تمامی خدمات دولتی در این زمینه نیز افزوده شده است. با اجرائی شدن این طرح، بسیاری از زنان طبقات و اقشار کم درآمد از دسترسی به همان امکانات محدود قبلی در پیشگیری از بارداری محروم می‌شوند و در نتیجه باید انتظار داشت آمار سقط جنین پنهانی افزایش یابد و به تبع آن سلامت و زندگی تعداد بیش‌تری از زنان در دست افراد سودجو و چه بسا غیر متخصص به مخاطره می‌افتد.

در بخش آموزش با ۹۵۷ / ۰ امتیاز، ایران در رده ۱۰۴ قرار دارد. این آمار نیز جای تأمل دارند. از سویی وجود کودکان در ابعاد چند میلیونی است که بخشی از آنان دختر هستند. پدیده‌ای که در گذشته از سوی مقامات رژیم انکار می‌شد، اما طی سالیان اخیر چنان گسترشی یافته است که جایی برای انکار باقی نگذاشته است. با وجود این، باز هم آمار ضد و نقیضی در این زمینه منتشر می‌شود. دو سال پیش معاون آموزش ابتدایی وزیر آموزش و پرورش رقمی نزدیک به ۶ میلیون نفر را اعلام کرد. از سوی دیگر، شتاب گرفتن خصوصی‌سازی آموزش و پرورش در دوران کابینه روحانی‌ست. تنها در مرداد ماه امسال دولت اعلام کرد در نظر دارد ۲۰۰ هزار نفر از کارکنان آموزش و پرورش را تعدیل کند و بخشی از وظایف این وزارتخانه را به بخش خصوصی واگذار نماید. در زمینه تحصیلات عالی نیز این زنان هستند که موانع و محدودیت‌های متعدد این رژیم زن‌ستیز را به چالش طلبیده و بر حق تحصیل خود پای‌فشاری می‌کنند. از آن جمله اند موانع و محدودیت‌هایی همچون هزینه‌های گزاف تحصیل، تفکیک جنسیتی، دانشگاه‌های تک‌جنسیتی، محرومیت از تحصیل در برخی از رشته‌ها، تهدید مدام از سوی کمیته‌های انضباطی بر سر حجاب و امثال آن.

اما در عرصه‌هایی که هم مستقیماً با سیاست‌گذاری‌های رژیم ارتباط دارند و هم دارای آمار نسبتاً روشنی هستند. یعنی اقتصاد و سیاست، با ارقام نازلی روبرویم. بر اساس گزارش مجمع جهانی اقتصاد، نرخ مشارکت اقتصادی ۲۳ درصدی و دستمزدی ۴۱ درصد کمتر از مردان، در مجموع امتیاز ۳۵۹ / ۰ را نصیب ایران کرده است.

به گزارش ایلنا در آبان ۱۳۹۳، طی ۹ سال گذشته مشارکت زنان در بازار کار ۲۱ درصد کاهش یافته است. اما گویا تلاش دولت و مجلس در بیرون راندن زنان از بازار کار با تصویب و اجرای طرح‌ها و مصوبات گوناگون حذفی و بازدارنده از جمله دورکاری، کاهش ساعت کار زنان، افزایش مرخصی بارداری و نظیر این‌ها کافی نبوده است، از این‌رو، در مهر ماه مجلس بررسی و تصویب "طرح صیانت از عفاف و حجاب" را در دستور کار خود قرار داد. طرحی که به موجب آن باید محیط‌های کار نیز زنانه - مردانه شوند و از آن گذشته، کارفرمایان برای اشتغال زنان به کار در ساعات شبانه باید از اداره اماکن نیروی انتظامی مجوز بگیرند. این طرح در صورت تصویب نهایی، در نظام سرمایه‌داری که در برخی رشته‌ها

به کار ارزان زنان نیاز دارد و در شرایط اقتصادی کنونی ایران که شرایط معیشتی خانواده‌ها، کار زنان را الزامی می‌سازد، تنها و تنها به تشدید استثمار و محروم‌سازی زنان از همین حداقل حمایت‌های قانونی کنونی می‌انجامد. شکاف درآمد زنان نسبت به مردان نیز چنان عمیق است که ایران را نسبت به ترکیه و عربستان در رتبه‌ی پایین‌تری قرار داده است.

شاخص بعدی مجمع جهانی اقتصاد، شاخص سیاسی است. در این بخش ایران ۰ / ۰۳۷ / ۰ امتیاز کسب کرده است و با این امتیاز، پایین‌تر از عربستان قرار گرفته که در زن‌ستیزی شهره جهان است. طبق آمار، از نظر حضور زنان در کابینه، ایران در رتبه ۱۰۵ و از نظر درصد نمایندگان زن در مجلس در مقام ۱۳۳ جهان قرار دارد. فرض بر این است که حضور زنان در نهادها و پست‌های بالای سیاسی، به توانمندی سیاسی زنان و مشارکت آنان در تصمیم‌گیری‌های با رویکردی زنانه منجر می‌گردد. شاید نیازی به گفتن نباشد که پای بسیاری از تصمیمات دولت و طرح‌های زن‌ستیزانه مجلس، از جمله همان "طرح صیانت از عفاف و حجاب" امضای زنان رژیم قرار دارد. زنانی که نه نماینده زنان هستند و نه مدافع حقوق آنان. پس حتی اگر تعدادشان چندین برابر نیز شود، تنها بزگی‌اند بر چهره‌ی این رژیم اسلامی زن‌ستیز و نه گرم‌گشای معضلات زنان.

همان گونه که گفته شد، گزارش سالانه تبعیض جنسیتی مجمع جهانی اقتصاد، تنها ۴ شاخص را برای سنجش ژرفا و گستره تبعیض جنسیتی در هر کشور بررسی کرده است. با افزودن شاخص‌های دیگر روشن می‌شود وضعیت زنان در ایران بسیار اسفناک‌تر از این آمار و ارقام است.

طبق قوانین خانواده اسلامی، زنان از حقوقی مانند حق طلاق، حق حضانت و سرپرستی کودکان، حق مسافرت و حق کار بدون رضایت شوهر محرومند. سن مسئولیت‌گیری برای دختران ۸ سال و ۹ ماه شمسی و برای پسران ۱۴ سال و ۷ ماه شمسی است؛ گرچه طبق این قوانین اسلامی، هم دختر و هم پسر در سنین زیر ۱۸ سال مشمول مجازات‌های ضد انسانی حدود و قصاص می‌شوند، اما دختران در این مورد نیز با تبعیض مواجه‌اند. از حق آزادی انتخاب پوشش محرومند و تازه به جرم "بدحجابی" مورد توهین و ضرب و شتم و پیگرد قانونی قرار می‌گیرند. در برابر خشونت خانگی و اجتماعی نه تنها از آن‌ها حمایتی نمی‌شود، بلکه در معرض خشونت بی‌رحمانه‌ی دولتی قرار دارند. از آن نمونه است حق چند همسری برای مردان، نابرابری در بهرماندی از ارث، دپه نصف مردان، امکان شوهر دادن دختران در سن ۱۳ سالگی یا حتی کمتر توسط والدین، تفاوت ارزش شهادت زن نسبت به مرد.

فهرستی چندان پرشمار که تمام گوشه‌ها و زوایای حقوق و زندگی زنان را دربرمی‌گیرد. در رژیمی دینی که هویت اجتماعی و انسانی زن را "مادر و همسر" و جایگاه شایسته آنان را "خانه" می‌داند، این تبعیض‌ها جای تعجبی ندارد. طبق اصل بیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی، "همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند"، اما مشروط به یک شرط اساسی که تمام حقوق و حمایت‌ها را نقض می‌کند:

"با رعایت موازین اسلام."

و این شرط اساسی است که

نگاهی به قطعنامه محکومیت مجدد جمهوری اسلامی در مجمع عمومی سازمان ملل

بیانگر این واقعیت است که طی این مدت هیچگونه پیشرفت و چشم انداز مثبتی در مسیر کاهش نقض حقوق بشر در ایران مشاهده نشده است.

قطعنامه مصوب ۲۷ آذر، به رغم اینکه بر نقض "جدی" حقوق بشر در ایران تأکید دارد، اما در بیان گستردگی ابعاد آن، عمدتاً روی مقوله اعدام، شکنجه، بدرانقاری با زندانیان، تبعیض جنسیتی و نیز "مورد هدف قرار گرفتن فعالین و روزنامه نگاران" توسط جمهوری اسلامی متمرکز شده و موارد عدیده ای از نقض حقوق بشر در ایران را یا نادیده گرفته یا به صورت سطحی و گذرا اشاراتی به آن ها داشته است.

تردید نیست که موضوع اعدام ها و اشکال شنیع تر آن از قبیل اعدام در ملاء عام و اعدام افراد زیر ۱۸ سال و نیز دیگر اشکال مجازات‌های بی‌رحمانه و وحشیانه در جمهوری اسلامی همانند قطع اعضاء بدن، شلاق، کور کردن همراه با استمرار شکنجه و تداوم بدرانقاری با زندانیان از جمله موارد آشکار نقض حقوق بشر توسط هیئت حاکمه ایران است. از اینرو لازم است تا به صورت جدی و همه جانبه برای لغو مجازات اعدام، بدرانقاری با زندانیان و منع شکنجه در همه ابعاد آن به مبارزه برخاست و طبیعتاً محکومیت جمهوری اسلامی در محافل و نهاد های بین المللی می تواند گامی هرچند کوچک علیه شکنجه و اعدام در ایران باشد. بر اساس مجموعه خبرهای منتشره از زندان های ایران، طی ماه های گذشته شدت اذیت و آزار زندانیان، اعم از زندانیان سیاسی و غیر سیاسی به حدی رسیده است که تعدادی از آنان از جمله زندانیان سیاسی زندان ارومیه و نیز بهنام ابراهیم زاده در زندان گوهردشت برای تحقق مطالبات شان مبنی بر تفکیک زندانیان بر مبنای جرم و انتقال زندانیان سیاسی به بند مستقل، حق ملاقات و متوقف ساختن ضرب و شتم زندانیان طی هفته های گذشته اقدام به اعتصاب غذا کرده اند. علاوه بر زندانیان فوق، تعداد زیادی از زندانیان جرائم عادی زندان قزلحصار کرج نیز در اعتراض به اعدام های گروهی و ضرب و شتم زندانیان دست به اعتصاب غذا زده اند. از اینرو تأکید قطعنامه محکومیت جمهوری اسلامی مبنی بر افزایش اعدام و بدرانقاری با زندانیان می تواند واکنشی در مقابله با وضعیت موجود در ایران باشد.

از گسترش اعدام، سرکوب و اعمال فشار بر زندانیان که بگذریم اعمال تبعیض جنسیتی علیه زنان، نمونه ی دیگری از نقض آشکار حقوق آنان در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. تردیدی نیست که سرکوب زنان در ایران یکی از بارزترین جلوه های سرکوب و اعمال بی حد و حصر تبعیض جنسیتی علیه آنان است. اما بسنده کردن این تبعیض جنسیتی، گاه در حد "مانعت آنان در کاندیدا توری ریاست جمهوری و یا اشاره به عدم حضور برابر آنان در اشتغال و آموزش" و مواردی از این دست که قطعنامه فوق عمدتاً روی آن ها متمرکز شده

است، آنهم بدون اشاره و تأکید بر عدم برخورداری زنان از حق انتخاب پوشش عملاً به محاق بردن یکی از پایه ای ترین حقوق زنان در ایران است. حقی که عدم برخورداری زنان از آن عملاً سر منشاء ورود به نقض آشکار تبعیض جنسیتی در مشاغل، کاندیدا شدن ریاست جمهوری، تفکیک جنسیتی و اعمال خشونت های دولتی نسبت به آنان در سطوح مختلف جامعه منتهی شده است. این همان نکته پر اهمیتی است که همواره در قطعنامه های مصوب مجمع عمومی سازمان ملل و یا در گزارشات احمد شهید، نماینده ویژه این نهاد بین المللی جهت بررسی نقض حقوق بشر در ایران تعدماً مسکوت گذاشته می شود.

اگرچه تمام تبعیضات و نابرابری های اعمال شده بر زنان ایران در نگاه نخست ریشه در جامعه طبقاتی و در مبنای دین و شریعت دارد، اما ناگفته پیداست که یکی از جلوه های چنین تبعیضی در عدم برخورداری زنان از حق انتخاب پوشش و محرومیت آنان از حق انتخاب پوشش، گام به گام به اعمال نابرابری های فزونی تر در همه عرصه های اجتماعی علیه آنان سرایت کرده است. به راستی اگر در جمهوری اسلامی حق انتخاب پوشش به رسمیت شناخته شده بود، آیا باز هم ممکن بود گله های حزب الهی به دلیل بدحجابی به چهره زنان اسید بپاشند و یا بر پیکرشان چاقو بکشند؟ اگر زنان ایران از حق انتخاب پوشش برخوردار بودند، آیا باز هم شاهد تفکیک جنسیتی در دانشگاه های ایران می بودیم؟ اگر حجاب اجباری به زنان تحمیل نمی شد، آیا باز هم شاهد محرومیت زنان از ورود به استادیوم های ورزشی و تفکیک جنسیتی آنان در صفوف قطار و اتوبوس های داخل شهری می شدیم. اگر زنان ایران از حق انتخاب پوشش محروم نمی شدند، آیا باز هم تا بدین حد شاهد اعمال خشونت های دولتی و غیر دولتی در عرصه های مختلف اجتماعی علیه آنان می بودیم. اگر زنان ایران از حق انتخاب پوشش برخوردار بودند، آیا باز هم شاهد اینهمه اذیت و آزار دختران و پسران جوان توسط نیروهای بسیج و گله های وحشی موتور سوار انصار حزب الله در خیابان و میادین شهرها می بودیم؟ مسلم است که این چنین نبود. پس چگونه است که مجمع عمومی سازمان ملل و قطعنامه های مصوب آنان علیه نقض حقوق بشر در ایران، همواره نسبت به چنین ستمی که بر زنان ایران روا می شود، سکوت می کنند و یا از کنار آن به دیده اغماض می گذرند؟ آیا این سکوت را باید به حساب ادعای دروغین آنان مبنی بر تعامل و پذیرش گوناگونی فرهنگ ها در کشورهای مختلف گذاشت، یا باید در همسویی آنان با اصلاح طلبان حکومتی قلمداد کرد.

آنچه مسلم است سکوت آنان در مورد عدم برخورداری زنان از حق انتخاب پوشش نمی تواند صرفاً بر مبنای ادعای آنان در احترام

گذاشتن به فرهنگ های مختلف باشد. چرا که اگر چنین می بود، وقتی آنان با همین ادعا به وزرا و نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی اجازه می دهند که با فرهنگ و پوشش اسلامی خودشان در مجامع عمومی و جلسات رسمی و غیر رسمی کشورهای غربی حضور یابند، در این صورت وقتی نوبت به هیئت های اروپایی هم که می رسد، آنها نیز می بایست با پوشش و فرهنگ کشورهای خودشان در جلسات رسمی و غیر رسمی و یا در مجامع عمومی ایران ظاهر می شدند. اما، در عمل و در دنیای واقعیت می بینیم نه تنها چنین نیست، بلکه همواره مشاهده کرده ایم که آنها به جای اینکه با پوشش و فرهنگ خودشان در ایران ظاهر شوند، بی کمترین شرمی باز هم به فرهنگ نظام جمهوری اسلامی یعنی حجاب اجباری تن داده و عملاً با این گونه اقدامات شان بر نقض آشکار حقوق زنان در عدم برخورداری از حق انتخاب پوشش صحنه می گذارند. پس سکوت احمد شهید و چشم پوشی قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل در مقابل تحمیل حجاب اجباری و نقض آشکار زنان از حق انتخاب پوشش را باید در جای دیگری جستجو کرد، نه در ادعای دروغین آنان مبنی بر رعایت تعامل فرهنگ های مختلف!

بی تردید این سکوت و بی تفاوتی قطعنامه های مصوب سازمان ملل را باید به حساب تعامل و همسویی آنان با اصلاح طلبان حکومتی دانست. اگر توجه کرده باشیم قطعنامه های پیشنهادی کانادا و مصوبات نهادهای سازمان ملل در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران، عموماً به عرصه هایی وارد می شوند که خود اصلاح طلبان حکومتی در آن عرصه ها تا حدودی منتقد هیئت حاکمه ایران هستند. آیا تا کنون کسی دیده، شنیده و یا در جایی خوانده است که رهبران اصلاح طلبان حکومتی، حق انتخاب پوشش زنان را در جامعه به رسمیت شناخته و خواهان نفی کامل حجاب اجباری در جامعه باشند؟ لذا، بر بستر همین واقعیت هرگاه به فرض محال چنین اتفاقی افتاد و رهبران اصلاح طلبان حکومتی در برخورداری زنان ایران از حق انتخاب پوشش صحنه گذاشتند، در آن زمان شاید بتوان از مجمع عمومی سازمان ملل و به تبع آن از احمد شهید نیز انتظار داشت که در گزارشات و قطعنامه های شان، جمهوری اسلامی را به دلیل محرومیت زنان از حق انتخاب پوشش محکوم نمایند.

چشم پوشی قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل اما، فقط به همین نمونه محدود نمانده است. قطعنامه فوق و دیگر قطعنامه های کمیته سوم و مجمع عمومی سازمان ملل در واکنش به نقض گسترده حق و حقوق طبقه کارگر ایران نیز عموماً با بی تفاوتی برخورد می کنند و یا بعضاً با اشاراتی سطحی و گذرا از کنار آن رد می شوند. بر کسی پوشیده نیست که طبقه کارگر ایران سال هاست با بی حقوقی محض زیر ساطور سرکوب جمهوری اسلامی دست و پا می زند. برخورداری از حق ایجاد تشکل مستقل، اجتماعات، اعتصاب، بیمه و مواردی از این قبیل جزو حقوق اولیه و مسلم کارگران ایران است که

نگاهی به قطعنامه محکومیت مجدد جمهوری اسلامی در مجمع عمومی سازمان ملل

اغلب دولت های سرمایه داری از دهه های گذشته نسبت به این قبیل مطالبات کارگران تن داده اند. در جمهوری اسلامی اما، نه تنها کمترین حقی در زمینه های فوق برای کارگران ایران متصور نیست، بلکه طبقه کارگر ایران از حداقل حقوق دریافتی برای سامان دادن ابتدایی ترین نیازهای معیشتی خود نیز محروم است. تا جایی که هم اکنون مبارزه برای افزایش دستمزد به کارزار مرگ و زندگی برای آنان تبدیل شده است. در این میان اخراج از کار، دستگیری، زندان، شکنجه و آسیب دیدگی های ناشی از این روند که دیگر جای خود دارد.

حال با توجه به گستردگی نقض حقوق کارگران ایران، اگر به وسعت کمی کارگران و خانواده هایشان و نیز به وجود بیش از ۸ میلیون بیکار در ایران توجه شود، آنگاه بهتر می توان به عمق و گستردگی نقض حقوق اولیه کارگران واقف شد. پس چگونه است که قطعنامه های مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در بررسی نقض حقوق بشر ایران در مقابل این حجم از نقض حقوق کارگران آنگونه که به درستی روی دستگیری و نقض حقوق روزنامه نگاران متمرکز می شود، نسبت به نقض گسترده حقوق کارگران ایران عموماً بی تفاوت می گذرد و یا در بهترین حالت اشاراتی به کارگران زندانی، سرکوب و یا محرومیت آنان در برخورداری از حق تشکل مستقل به میان می آورد. البته نقصان این امر در قطعنامه های مصوب مجمع عمومی سازمان ملل و یا در گزارشات احمد شهید چندان هم تعجبی ندارد. ورود به نقض بی حد و حصر حقوق طبقه کارگر ایران جدای از اینکه خط قرمزبورژوازی و اصلاح طلبان حکومتی ست و طبیعتاً مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل نیز همانند آنان از پایمال شدن آشکار حقوق کارگران ایران به دیده اغماض می گذرد، اما ریشه اصلی چنین بی توجهی را باید در ماهیت طبقاتی این گونه نهادهای بین المللی جستجو کرد. نهادهایی

که عموماً ملزم به حفظ منافع دولت های سرمایه داری بوده و تا آنجا که برایشان مقدور است نسبت به سرکوب و بی حقوقی محض کارگران ایران بی توجه هستند. مگر آنجایی که پای منافع سیاسی شان در ارتباط با جناح هایی از هیئت حاکمه ایران در میان باشد.

نقض وسیع آزادی های سیاسی و نقض همه جانبه حقوق ملیت های تحت ستم ایران همراه با سرکوب و ظمی که بر آنان روا داشته می شود، از جمله دیگر مواردی هستند که در قطعنامه مصوب ۲۷ آذر مجمع عمومی سازمان ملل تمرکز جدی روی آنان نشده است. در حالی که سرکوب مداوم مردم کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان و دیگر ملیت های ایران چیزی نیست که بتوان به سادگی از کنارشان گذشت. اگر قرار است قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل در ارتباط با "مورد هدف قرار گرفتن فعالین و روزنامه نگاران ایران" رای بر محکومیت جمهوری اسلامی بدهد که اتفاقاً تاکید درستی هم هست، بنابر این در مورد سرکوب و بی حقوقی محض کارگران ایران، عدم برخورداری زنان از حق انتخاب پوشش و سرکوب ملیت های ایران و نقض مدام حقوق شان می بایست ده ها برابر بیشتر از دستگیری و آزار و اذیت روزنامه نگاران تاکید داشته باشند. نتیجه اینکه، قطعنامه فوق که شصت و یکمین قطعنامه محکومیت نقض حقوق بشر در ایران توسط جمهوری اسلامی از آغاز تا به امروز است، همانند قطعنامه های پیشین این نهاد بین المللی به جای اینکه وارد بررسی ابعاد اصلی و ریشه ای نقض حقوق بشر در ایران شوند، عمدتاً روی بخش هایی از نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی متمرکز می شوند که مجموعه رفرمیست ها و به طور اخص رهبران اصلاح طلبان حکومتی در آن عرصه ها منتقد هیئت حاکمه ایران هستند.

کمک های مالی

کانادا- ونگور

لاکومه ۵۰ دلار
 نرگس ۱۰ دلار
 نفیسه ناصری ۲۰ دلار
 دمکراسی شورائی ۱ ۱۰۰ دلار
 دمکراسی شورائی ۲ ۱۰۰ دلار

هلند

شورا ۴۰ یورو

سوئیس

علی اکبر صفایی فراهانی ۳۰ فرانک
 سیامک اسدیان (اسکندر) ۴۰ فرانک
 حمید اشرف ۳۰ فرانک
 محمد کاسهچی ۵۰ فرانک
 امیر نبوی ۵۰ فرانک

دانمارک

هوشنگ احمدی ۲۰۰ کرون
 دکتر نریمیس ۲۰۰ کرون
 پوران ۵۰ یورو
 ۹۵۰۰ ۱۲۵۰ یورو

از صفحه ۵

جدایی دین از دولت، اولین گام در راستای رفع تبعیض جنسیتی

سرانجام تبعیض علیه زنان را نهادینه و با استناد به شرع اسلام تثبیت و قانونی می سازد. از اینرو، تا زمانی که رژیم دینی و همراه با آن قوانین اسلامی بر جامعه حکم است، تبعیض علیه زنان کاهش نخواهد یافت. طبق آمار این مجمع، سال گذشته ایران از نظر تبعیض جنسیتی در رتبه ۱۳۰ قرار داشت، در حالی که امسال ۷ رتبه پایین تر رفته است. مهمتر از آن، تجربه روزمره زندگی زنان ایران است که ثابت کرده است، وضعیت زنان طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، سال به سال، ماه به ماه، و روز به روز، بدتر شده و خواهد شد.

اگر در انتخابات گذشته بخشی از زنان، به ویژه دختران جوان بدون تجربه، به امید بهبود وضعیت خود به روحانی رای داده و به آن امید بسته بودند، اکنون دیگر، بر آنان ثابت شده که این دولت "تدبیر و امید" آنان نیست. نه از این دولت و نه از هیچ دولت دیگری در چارچوب جمهوری اسلامی نمی توان و نباید انتظار داشت بهبودی در وضعیت زنان ایجاد کند، زیرا منبع قانون گذاری آن ها قوانین دینی است که در ذات خود زن ستیزند.

داعشیان با استناد به همین قوانین، زنان را به برده های جنسی تقلیل می دهند؛ طالبان با استناد به همین قوانین زنان را از تمامی حقوق خود محروم می سازند و به یک کلام تمام نیروهای اسلامگرای در قدرت یا در اپوزیسیون در سراسر جهان با استناد به همین قوانین علیه زنان جنایت می کنند.

پس، برای کاهش تبعیض جنسیتی علیه زنان، اولین و مهم ترین گام، راندن دین از قدرت سیاسی است. برای آن، اولین خواسته می هر زنی که خواهان دستیابی به حقوق خود و رهایی از وضعیت اسفبار کنونی است، بایستی جدایی کامل دین از دولت باشد. تحقق هیچ یک از مطالبات دیگر زنان بدون دستیابی به این خواست، امکان پذیر نیست.

از صفحه ۴

کاهش رانت مطلق و سقوط بهای نفت

رژیم، هر دلار کاهش در این بهای پیشنهاد شده، یک کاهش حدود ۹۰۰ میلیارد تومانی از درآمد دولت را در پی خواهد داشت. بگذریم از این که تا همین لحظه نیز عجالتاً یک کاهش ۱۵ دلاری رخ داده است.

جمهوری اسلامی راهی برای نجات خود از این مخمصه جز این نخواهد داشت که باز هم فشار را بر گرده کارگران و زحمتکشان قرار دهد و با انواع و اقسام روش های باج گیری، این کسری هزینه را جبران کند. اما مشکل به همین جا خلاصه نمی شود. کاهش درآمدهای نفتی، بحران اقتصادی موجود را نیز عمیق تر خواهد کرد و در نتیجه شرایط معیشتی توده های کارگر و خیم تر خواهد شد. از درآمد هنگفت نفت دوران

احمدی نژاد و روزهایی که بهای نفت هر بشکه ۱۰۸ دلار و حتا ۱۴۰ دلار بود، چیزی جز تشدید فقر، بیکاری و گرسنگی، عاید کارگران و زحمتکشان نشد. این درآمد کلان به جیب مقامات دولتی، سرمایه داران و مالکان سرازیر شد که اکنون گاه ابعاد دزدی های تریلیونی شان برملا می شود. امروز هم که بهای نفت کاهش یافته است، جمهوری اسلامی خواهد کوشید که بار آن را بر دوش توده های زحمتکش قرار دهد. در کشوری که یک رژیم ارتجاعی استبدادی سرمایه داری حاکم است، بهای نفت بالا باشد یا پایین، چیزی به نفع کارگران و در جهت بهبود شرایط زندگی آن ها رخ نخواهد داد.

یادداشت‌های سیاسی

نه! این جنایت را فریاد باید زد!

ملت لیاقت او را ندارد!!^(۱) برآستی که محشر است. این‌جا ایران است، ام‌القرای جهان اسلام، بهشت سرمایه‌داران، قتل‌گاه کارگران. براساس آمار سازمان پزشکی قانونی تنها در تهران و در طی ۷ ماه اول سال جاری ۲۹۷ کارگر جان خود را از دست داده‌اند که نسبت به مدت مشابه سال قبل (۲۸۲ کارگر) افزایش یافته است. این در حالی‌ست که در طول سال‌های ۸۲ و ۸۳ تعداد کارگران جان‌باخته در حوادث ناشی از کار در کل کشور برابر با ۵۱۷ و ۶۹۷ نفر بوده است. بدین ترتیب آمار کارگران جان‌باخته تنها در تهران شانه به این آمار برای کل کارگران کشور در ده سال پیش می‌زند. براساس آمارهای دولتی در سال گذشته ۱۹۹۴ کارگر جان خود را از دست داده‌اند که نسبت به سال ۸۲ نزدیک به ۴ برابر شده است. همچنین این آمار نسبت به سال ۹۱ که ۱۷۹۶ کارگر جان خود را از دست دادند، ۱۱ درصد افزایش داشته است. این در حالی‌ست که در طی این مدت در بسیاری از کشورها (بویژه کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری) آمار حوادث ناشی از کار همواره رو به کاهش بوده است.

اما این آمارهای رسمی نه در برگرفته‌ی تمامی حوادث ناشی از کار هستند و نه این‌که تمامی قربانیان کار را به مفهوم جامع آن در بر می‌گیرد. به‌گفته‌ی حسن هفتمتن معاون وزیر کار، تلفات ناشی از بیماری‌های شغلی بسیار بیشتر از تلفات حوادث ناشی از کار است و شمار کارگران بازنشسته‌ای که بر اثر عوارض ناشی از کار جان خود را از دست داده‌اند تا ۶ برابر آمار کشته‌شدگان حوادث کار است.^(۲) تنها در یک نمونه و براساس خبری که در سال ۹۰ منتشر گردید، ۶۷ کارگر کارخانه فارسیت دورود در استان لرستان بر اثر کار با آزیست به سرطان مبتلا شده و جان خود را از دست دادند. همین‌طور کارگرانی که در مسیر رسیدن به محل کار و یا رسیدن به خانه دچار حادثه می‌شوند در آمارهای فوق محاسبه نمی‌گردند. در آبان‌ماه گذشته دو تصادف مشابه برای زنان کارگری رخ داد که عقب و وانت از محل کار به خانه باز می‌گشتند. در یک حادثه ۱۵ کارگر زن که برای چیدن گوجه فرنگی رفته بودند مجروح شدند و در حادثه دوم ۱۸ زن کارگر پیاز کار مجروح و متأسفانه ۳ کارگر زن نیز جان خود را از دست دادند.

اما همان‌طور که در بالا آمد حوادث ناشی از کار بسیاری از کارگران را ناتوان از ادامه‌ی کار می‌سازد و معلول بسیاری از بیماری‌های پایان‌ناپذیر جسمی و روحی کارگران است، به‌گونه‌ای که علی ربیعی وزیر کار نیز در سخنان اخیر خود مجبور به اعتراف به گسترده‌ی این بیماری‌ها در میان کارگران شد.

افزایش ساعات و سرعت کار، استفاده از ابزار و ماشین‌آلات فرسوده، عدم اختصاص وسایل ایمنی، عدم آموزش‌های لازم و قراردادهای موقت و سفید امضاء، بیکاری، فقر، عدم وجود تشکلهای کارگری، حمایت دولت از سرمایه‌داران و تضییع حقوق کارگران، از جمله مواردی هستند که باعث افزایش حوادث ناشی از کار در ایران شده‌اند. در یک کلام افزایش حوادث ناشی از کار در ایران، یکی از نتایج و نشانه‌های تشدید بی‌حقوقی و وخیم‌تر شدن وضعیت طبقه کارگر ایران است. قابل توجه آن‌که در حالی ما شاهد افزایش حوادث ناشی از کار در ایران هستیم که در اثر رکود شدید اقتصادی، بخش صنعت و ساختمان که بیشترین حوادث ناشی از کار در این دو بخش اتفاق می‌افتد با رکود همراه بوده‌اند. براساس تحقیق سازمان بین‌المللی کار ۹۸ درصد حوادث ناشی از کار قابل پیشگیری هستند. بنابر این آن‌چه که می‌ماند طمع سرمایه‌داران برای کسب سود بیشتر و خساست در اختصاص هزینه برای ایمنی و آموزش کارگران است.

به‌طور مثال، براساس گزارشی که خبرگزاری ایلنا منتشر کرده است، در منطقه عسویه و با توجه به سیاست دولت برای به ثمر رساندن هر چه سریع‌تر طرح‌های در دست اجرا، نظارت بر ایمنی کارگران کاهش یافته و به همین دلیل احتمال بروز حادثه افزایش یافته است. در ماه‌های اخیر بارها اخباری از بروز حادثه برای کارگران در منطقه عسویه منتشر شده که می‌تواند متأثر از همین سیاست باشد.

اما جنبه مهم دیگر حوادث ناشی از کار، تاثیر این اتفاقات بر خانواده‌های کارگرانی است که قربانی این حوادث می‌شوند. حتا در حوادثی که به دلیل شدت و وسعت انعکاس زیادی داشته، عموماً خانواده‌های کارگران جان‌باخته با دریایی از مشکلات مالی رها شده‌اند. برای نمونه، در حالی که در جریان آوار شدن ساختمان هفت طبقه در سعادت‌آباد تهران بر سر کارگران و جان باختن ۱۷ نفر از آن‌ها در سال ۸۷، شهرداری تهران ۸۵ درصد مقصر شناخته شد و پیمانکار پروژه نیز متواری گشته است، پرونده همچنان بلا تکلیف باقی ماند تا در نهایت خانواده‌های جانباختگان مجبور به صرف‌نظر از شکایت خود شدند.

فاجعه اما آن‌گاه دردناک‌تر می‌گردد که بدانیم تنها ۱۰ درصد قربانیان حوادث ناشی از کار از بیمه تأمین اجتماعی برخوردارند و ۹۰ درصد آن‌ها به دلیل عدم داشتن بیمه از هیچ کمک دولتی و غیردولتی برخوردار نمی‌شوند. چه خانواده‌هایشان، چه کارگرانی که در اثر حادثه دچار از کارافتادگی شده و یا باید هزینه‌های سرسام‌آور بیمارستان و عواقب آن را بردارند.

در این جا لازم است تا بار دیگر بر نقش دولت در افزایش حوادث ناشی از کار تاکید کرد. حکومت با ممانعت از ایجاد تشکلهای سیاسی و حتا صنفی کارگران در عمل شرایط را برای استثمار بیشتر آن‌ها، کاهش قدرت چانه‌زنی‌شان و نیز ناتوانی‌شان برای مقابله با خواست‌های بیشترانه‌ی کارفرمایان فراهم می‌سازد. از همین‌روست که شاهدیم در برخی از حوادث ناشی از کار، کارگر مجبور بوده به دلیل ترس از بیکار شدن، به رغم بیماری بر سر کار رفته و همین موضوع منجر به بروز حادثه شده است، مانند "علی‌زاد حزباوی" کارگر ۲۱ ساله قطار شهری اهواز در زمستان سال گذشته که به‌رغم بیماری در شیفت شب مجبور به کار شد و جان خود را از دست داد. همچنین نقش دولت در محروم کردن کارگران از قراردادهای دائمی و بیمه تأمین اجتماعی (که نتیجه‌ی مستقیم گسترش شرکت‌های پیمانی و قراردادهای سفید امضاء است) بر کسی پوشیده نیست.

شاید یکی از نمونه‌های جالب توجه، جلوگیری از بیمه شدن کارگران ساختمانی است. کارگرانی که در سال‌های اخیر بیشترین قربانیان حوادث ناشی از کار بوده‌اند اما به‌رغم این موضوع دولت با همکاری مجلس مدام در برابر بیمه شدن کارگران ساختمانی - به بهانه‌ی کمبود بودجه - سنگ انداخته و مانع ایجاد می‌کند.

همچنین در مورد بازرسی از محیط‌های کار برای بررسی شرایط کارگران از جمله ایمنی آنان که از جمله وظایف وزارت کار است، باید گفت که حتا از حالت کاریکاتور نیز درآمده و به طنزی بسیار تلخ تبدیل شده است. جدا از ساخت و پاخت اغلب بازرسان با کارفرمایان، ابراهیم نظری جلالی معاون وزیر وقت کار در دیماه ۹۰ با اشاره به وجود تنها ۷۰۰ بازرس کار در سراسر کشور اعتراف کرده بود که "بازرس کار هر سه سال و نیم یکبار می‌تواند به بازرسی از یک کارگاه بپردازد!!"

یکبار دیگر آن‌چه را که در این جا آمد در ذهن مرور کنیم، ارقام را در ذهن بالا پایین کنیم، فاجعه‌ی بزرگی‌ست. صحبت از جان هزاران کارگر و هزاران خانواده‌ی کارگری‌ست. کافی‌ست تا یکی از آن هزاران باشیم تا بفهمیم چقدر دردناک است و چقدر سرمایه‌داری کثیف و چه پُر معنا گفت کارل مارکس آموزگار بزرگ کارگران جهان: "اگر برخورد سرمایه‌دار و شیوه تولید سرمایه‌داری نسبت به وسایل تولید - ماشین‌آلات کارافزار و مصالح تولید - فوق‌العاده با خست و قناعت توأم است، در عوض به همان نسبت به کار زنده (کارگر) دست و دل باز و اسرافکار است."

پی‌نوشت:

۱ - خبر هر سه حادثه در یک روز انتشار یافتند.

۲ - نقل قول از مصباح یزدی که چندی بعد توسط نماینده خامنه‌ای در سپاه و سپس خاتمی امام جمعه تهران تکرار گردید.

۳ - خبرگزاری مهر ۳۰ آبان.

در صفحه ۹

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

یادداشت‌های سیاسی

علل سیاست‌های نژادپرستانه‌ی حکومت اسلامی علیه پناهندگان افغان

از جمله جدیترین شاهکارها و شاید بهتر است بگوییم شرم‌آورترین سیاست‌های حکومت اسلامی در قبال پناهندگان و مهاجرین افغان در ایران که در یکی دو سال اخیر باب شده - و در تاریخ پناهندگی و مهاجرت در جهان اگر نگوئیم بی نظیر، کم‌نظیر است - ممنوعیت اقامت در برخی از استان‌های کشور است. عزیز کاظمی مدیرکل امور اتباع خارجی وزارت کشور در روزهای گذشته از ممنوعیت اقامت پناهندگان و مهاجرین افغان در استان‌های مازندران، گیلان، اردبیل، کردستان، سیستان و بلوچستان، کهگیلویه و بویراحمد، زنجان و استان گلستان خبر داد و گفت: "طرح ممنوعیت اقامت اتباع افغان در برخی از استان‌های ایران هم اکنون در حال بررسی است".

پیش از او، پورابراهیمی نماینده مجلس از کرمان، از تنوین طرح جامع ممنوعیت کامل حضور افغانه در شورای تامین استان کرمان خبر داده بود. اسفند ماه سال گذشته نیز رئیس کل دادگستری استان فارس خواستار ممنوعیت اقامت اتباع بیگانه (افغان) در این استان گردید. در ایام نوروز سال گذشته، هم چنین ورود افغانه را به برخی از مکان‌ها از جمله مراکز تفریحی و پارک‌های اصفهان ممنوع اعلام کردند.

مسئله تبعیض و برخورد نژادپرستانه نسبت به مهاجرین و پناهندگان افغان در ایران البته سابقه‌ای طولانی دارد و حتا در میان عامه‌ی مردم نیز طرفداران زیادی دارد. اما مساله اصلی این است که ریشه‌ی این موضوع به سیاست‌های حکومت اسلامی برمی گردد و این حکومت است که در عمل به این موضوع دامن زده و از تفکرات عامیانه و عقباقتاده نژادپرستانه حداکثر بهره را می‌برد. تجارب تاریخی نیز به ما به‌خوبی یادآوری می‌کنند که حکومت‌های توتالیتر با طرح ایده‌ها و شعارهای عوامانه و گاه با طعم پوپولیسم، سعی می‌کنند از میان عقبماندترین بخش‌های جامعه سربازگیری کنند. این حکومت‌ها قدرت و بقای خود را تا حدودی مدیون عوام‌زدگی در سیاست و درک از مقولات اجتماعی می‌باشند.

نژادپرستی و دامن‌زدن به اختلافات قومی و نژادی نیز در همین مجموعه می‌گنجد، حال اگر حکومتی اسلامی باشد، مردم را گوسفندانی دانسته که به شبان نیاز دارند و به صراحت آن‌ها را به شهروندان درجه یک و درجه دو تقسیم کند، می‌تواند شانه به نازیبسم و فاشیسم نیز بزند. همان‌گونه که حکومت اسلامی ایران در طول ۳۶ سال حکومت انجام داده و با آنچه که امروز آشکارا در منطقه تحت حکومت دولت اسلامی (داعش) می‌بینیم.

رژیم توتالیتر جمهوری اسلامی تلاش دارد تا مزورانه با دامن زدن به جو جامعه علیه پناهندگان و مهاجرین افغان، بسیاری از مشکلات جامعه را به آن‌ها نسبت دهد. بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی چون اعتیاد، زدی، قتل، تجاوز و ناامنی به افغان‌ها نسبت داده می‌شود تا رژیم از زیر بار مسئولیت خود در شکل‌گیری وضعیت کنونی شانه خالی کند. همین‌جا لازم است تا نگاهی گذرا به سابقه‌ی این موضوع داشته باشیم.

در سال‌های گذشته حمله به پناهندگان و مهاجرین افغان در یزد و ورامین را داشتیم که هر دو نتیجه‌ی

یک شایعه علیه افغان‌ها بود. در شهر یزد و پس از کشف جسد یک دختر ۱۸ ساله از چاهی در اطراف شهر که مورد تجاوز قرار گرفته بود، انگشت اتهام به سوی افغانه گرفته شد و عده‌ای با حمله به محل سکونت افغان‌ها در محله "کشتارگاه" آن‌ها را از زن و مرد و پیر و کودک مورد ضرب و شتم قرار داده و خانه‌هایشان را به آتش کشیدند.

در قضیه‌ی ورامین نیز پس از انتشار یک فیلم ویدئویی که در آن شش مرد به دختری تجاوز می‌کردند، این شایعه انتشار یافت که مردها افغانی بوده و این واقعه در قرچک ورامین اتفاق افتاده است. انتشار این شایعه منجر شد تا افغان‌های منطقه از پیر و جوان و کودک مورد تهاجم قرار گرفته و حتا تعدادی از آن‌ها با چاقو مجروح شدند.

در خردادماه نیز اتفاق مشابهی در روستای نظام‌آباد قزوین رخ داد. تجاوز به یک دختر معلول و گرفتن انگشت اتهام به سوی افغانه مقیم این روستا، منجر به تهاجم عده‌ای به افغانه شد به‌گونه‌ای که از ۱۴۰ خانوادگی افغان تنها ۱۵ خانواده پس از تهاجم همچنان در روستا باقی ماندند، آن‌هم از سر ناچاری و بی‌جایی. یکی از افغان‌ها در توضیح حادثه به خبرنگاری می‌گوید: "بعد از یک هفته کودکانم از ترس هنوز گریه می‌کنند". از این موارد نمونه‌های بسیاری وجود دارد که در این‌جا فقط به همین سه مورد که در سال‌های اخیر انعکاس زیادی داشته‌اند بسنده می‌کنیم. اما چرا این اتفاقات رخ می‌دهد و چرا در کشوری که تجاوز به زنان و دختران یک معضل بزرگ و روزانه است، وقتی انگشت اتهام به سوی افغانه گرفته می‌شود، این‌گونه واکنشی را شاهد هستیم؟!

واقعیت این است که حکومت در شکل دادن به افکار عمومی با توجه به ابزارهای گوناگونی که دارد نقش زیادی ایفا می‌کند و می‌تواند گاه از کاهی و شاید هم از هیچ کوهی بسازد. وقتی در نوروز سال گذشته، شهرداری اصفهان علت ممانعت از ورود افغان‌ها به پارک را "ایجاد امنیت و تامین رفاه بازدیدکننده‌ها" اعلام می‌کند و یا وقتی رئیس دادگستری استان فارس به علت بالا بودن جرائم خواستار ممنوعیت اقامت افغان‌ها در استان می‌شود، به‌عبارت دیگر وقتی دولت خود افغان‌ها را متهم به ایجاد ناامنی می‌کند، آیا نباید انگشت اتهام را در بروز حوادثی چون یزد، ورامین و نظام‌آباد قزوین به سوی حکومت گرفت؟!

وقتی یک معلم که باید برای کودکان کلاس نمونه باشد، در یکی از مدارس پاکدشت، ۴ کودک افغان را که کتاب به همراه نداشته‌اند و اداری می‌کند تا دست‌های کوچکشان را به درون کاسه توالنت فرو ببرند، وقتی که نیروی انتظامی پناهندگان افغانی را که بازداشت شده بودند آن‌گونه تحقیر می‌کند که هر انسان از آذاندیشی را می‌آزارد، باید این سوال برای ما مطرح شود که دولت چه نقشی در ایجاد تفکر نژادپرستانه داشته است؟!

ایجاد مانع برای کار افغان‌ها یکی از سیاست‌های به‌اصطلاح "تفرقه بیانداز و حکومت کن" جمهوری اسلامی است که منجر به بهره‌بری سرمایه‌داران از نیروی کار ارزان قیمت افغان‌ها شده است. از آن‌جا که بسیاری از حقوق ابتدایی انسانی از افغان‌های

مقیم ایران گرفته شده، آن‌ها مجبورند برای تامین معاش خود هر کاری را با هر دستمزدی بپذیرند. این موضوع از سوئی سود مستقیمی را برای کارفرمایان بدنبال می‌آورد و از سوی دیگر به‌خاطر نیروی کار ارزان، کارگر ایرانی نیز در اثر بیکاری مجبور می‌شود وارد رقابت با کارگر افغان شود. در واقع سال‌هاست که سرمایه‌داران و پیمانکاران با این روش کیسه‌های خود را پر از پول ساخته‌اند در حالی که هم کارگر افغانی و هم کارگر ایرانی با رنج بی‌پایان فقر گزران می‌کنند.

یکی دیگر از وجوه برجسته‌ی نادیده گرفتن حقوق افغان‌ها و تبعیض علیه آن‌ها را می‌توان مساله حضور کودکان افغان در مدارس دانست. اول این که در استان‌هایی که اقامت افغان‌ها ممنوع است، طبیعتاً ثبت‌نام از کودکان افغان در مدارس نیز ممنوع می‌باشد. اما جدا از این بسیاری از کودکان افغان فاقد مدارک اقامتی لازم هستند که ثبت نام این گروه نیز در مدارس ممنوع است. این در حالی‌ست که برای مثال در کشورهای اروپایی حتا اگر پرونده‌ی پناهندگی خانواده‌ای بسته شده باشد، کودکان همچنان از حق تحصیل آن هم مجانی برخوردار هستند. یعنی تا زمانی که کودک در آن کشور است باید به مدرسه برود آن هم به طور کامل با هزینه‌ی دولت.

در روزهای اخیر اما بخشنامه‌ی وزارت آموزش و پرورش سد جدیدی در برابر کودکان افغان ایجاد کرده است. براساس این بخشنامه شهریه کودکان افغان نسبت به سال گذشته سه برابر افزایش یافته است. این درحالی‌ست که والدین آن‌ها عموماً از فقیرترین قشرهای جامعه و عموماً کارگر هستند و بدین ترتیب بسیاری از کودکان افغان که حتا دارای مدارک اقامت نیز هستند از تحصیل محروم می‌شوند. این را هم در نظر بگیرید که علاوه بر شهریه، هر ساله مبالغی تحت عناوین مختلف از والدین کودکان گرفته می‌شود. بدین ترتیب دولت روحانی با اعلام بخشنامه‌ی جدید گروه دیگری از کودکان افغان را از حق بدهی‌شان یعنی حق تحصیل محروم کرد. باقی می‌ماند آن عده از مهاجرین افغان که از امکانات مالی خوبی برخوردار هستند که آن هم محدود به قشر خاصی می‌شود.

در همین جاست که به یک نکته مهم می‌رسیم و آن این است که نه تنها کودکان فقیر افغان که کودکان فقیر ایرانی نیز از حق تحصیل در حکومت اسلامی محروم هستند و با توجه به سیاست دولت روحانی در تقویت بخش خصوصی در آموزش و پرورش، شکی نیست که روند محروم شدن کودکان چه ایرانی و چه افغانی شتابان به جلو خواهد رفت. هم اکنون و براساس برخی از آمارها تا حدود ۴ میلیون کودک ایرانی از تحصیل بازمانده‌اند.

اما حکومت اسلامی تنها حق تحصیل را از کودکان ایرانی نگرفته است. کارگران، زنان، معلمان، پرستاران، اقلیت‌های ملی و مذهبی در ایران از جمله بی‌حقوق‌ترین‌ها در سطح جهان هستند. آیا از حکومتی که بدبیهی‌ترین حقوق مسلم را از مردمان آن کشور دریغ می‌کند، می‌توان انتظار داشت تا این حقوق را برای پناهندگان و مهاجرین در نظر بگیرد؟! جواب این سوال بی‌شک منفی‌ست. سیاست نژادپرستانه علیه مهاجرین و پناهندگان افغانی ادامه‌ی سیاست دولت اسلامی در نقض حقوق بدبیهی مردم ایران است و رژیم اسلامی منافع مشخصی از پیگیری این سیاست دارد. بنابر این مبارزه با سیاست‌های نژاد پرستانه حکومت اسلامی بخشی از مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک مردم ایران است.

یادداشت‌های سیاسی

نه! این جنایت را فریاد باید زد!

این‌جا میدان است، میدانی بزرگ، میدان نبرد. میدانی که در یک سوی آن اردوی کار قرار دارد و در سوی دیگر آن سرمایه‌داران با دولتی تا بُن دندان مسلح و ستمگر، اردوی سرمایه در یک سوی میدان، روزانه کارگرانی قربانی می‌شوند که تنها علت‌اش نفعیست که آن سوی میدان در پی آن است. سود و سود بیشتر همان کلمه‌ی مقدس سرمایه‌داران که دولت خدمتگزار وظیفه دارد تا همه‌ی شرایط ممکن را برای‌شان فراهم آورد.

خبر تازه‌ی نیست. خبر از کودک ۵ ساله‌ی بود، کودکی پاکستانی که در یکی از حاشیه‌های دورافتاده‌ی شهر تهران (ام‌القرای جهان اسلام) زندگی می‌کرد، کودکی که به‌جای بازی و درس و مشق، روانه‌ی کار شده بود و در تاریکی روزهای کوتاه زمستانی، هنگام بازگشت به آلودگی که خانه‌اش بود طعمه‌ی ماشینی گشت که تمام آرزوهای کودکانه‌اش را با خون او در کف خیابان به پایان رساند.

خبر تازه‌ی نیست. خبر از دو کارگری بود که

در اثر گودبرداری غیراصولی با مرگ هماغوش شدند، ۲۰ ساله و ۲۷ ساله و چشمانی که به انتظارشان خشک شده بود.

خبر تازه‌ی نیست. خبر از جان باختن کارگر ۲۹ ساله‌ی معدن "همکار" در استان کرمان حکایت داشت^(۱). اما خبر تازه‌ی نیست چرا که چند سال پیش یکی دیگر از اعضای خانواده‌ی او در معدن جان باخته بود. نه! خبر تازه‌ی نیست، چون روزانه ۶ کارگر در ایران و در اثر حوادث ناشی از کار جان خود را می‌بازند و ده‌ها کارگر دیگر دچار صدماتی جبران‌ناپذیری می‌شوند. این نکته نیز تازه نیست که هر سال بر تعداد این کارگران در ایران افزوده می‌شود. و البته حکومت اسلامی را حرجی نیست که سرمایه‌داران نرد عشق بازند در خون سرخ کارگران.

حتا لازم نیست "ولی گران‌قدر فقیه" خم به ابرو بیاورد، چرا که به‌قول نوچه‌ها و کاسیه‌لیسان‌اش در فیضیه‌ی قم، سپاه پاسداران و امثال‌هم "این کارگران ۸

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب: Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:
<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.147/>

پست الکترونیک E-Mail:
info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:
در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiyan (Aghaliyat)
No 684 December 2014



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه‌ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی‌ال‌ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه‌ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸
شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی